

حقوق معنوی پدید آورندگان^۱

محمد عثمان شبیر
ترجمه فرج الله الهی

اشاره

شعبیر از نگاه فقه اسلامی و با شیوه اهل سنت به بررسی موضوع مالکیت فکری و حقوق پدید آورندگان پرداخته است. آشنایی با این نوع نوشته‌ها، پژوهشگران را با مشکلات نظری موجود در اجرای کپی‌رایت در کشورهای اسلامی به ویژه به موانع فقهی آن آشناتر می‌کند. به ویژه وقتی پژوهش به روش مقایسه‌ای با متون حقوقی جدید عرضه شده باشد. البته سعی و تلاش شعبیر بررسی و تحلیل این موانع با نگاه مثبت و یافتن راهکارهای مناسبی از درون متون فقه اسلامی است.

پرتال جامع علوم انسانی

بررسی و تحلیل حقوق معنوی به روشن شدن سه مطلب جایگاه حقوق ابتکار، ماهیت حقوق معنوی، انواع حقوق ابتکار معنوی وابسته است. در ادامه دیدگاه اسلام را در این زمینه بر می‌رسیم. ابتدا به تبیین جایگاه حقوق ابتکار و نسبت آن با حق از طریق بررسی مفهوم حق و انواع حقوق قانونی می‌پردازیم.

جایگاه مبحث حقوق معنوی

حقی که برای خلاقیت‌های آدمی در نظر گرفته شده است، در میان انواع دیگر حقوق جایگاه خود را دارد. برای توضیح آن ابتدا به تعریف حق می‌پردازیم. حق در لغت نقیض باطل است و در مقابل آن قرار دارد. این واژه مصدر فعل «حق، یحق» و به معنی استقرار چیزی و استحکام شیئی است.^۲ گستره وسیع مفهوم حق شامل مال و ملک، موجود ثابت، نصیب و سهم، واجب و یقین است.^۳

اما حق در اصطلاح شرع بر حسب کاربرد فقهی آن دارای معانی متعدد و کاربردهای گوناگون زیر است:

الف: این مفهوم در عرف فقها گاه به معنای عام خود به کار رفته است. مفهوم عام این واژه به این معنا است که تمام مزایا و امکانات - اعم از امکانات مالی و غیر مالی - به شخص تعلق می‌گیرد و برای او ثابت است.^۴ تعریف مصطفی زرقاء از حق این‌گونه است: حق نوعی اختصاص است که شرع به نحو تکلیف یا سلطه برای انسان مقرر کرده است.^۵

به موجب این تعریف، حق ولی در تصرف شئونات کسانی که تحت ولایت او هستند، نوعی سلطه است. همچنین حق فروشنده نسبت به دریافت قیمت کالا از مشتری از این قبیل است. چون شارع خریدار را به نفع فروشنده مکلف به پرداخت قیمت کالای خریداری شده کرده است.

یکی دیگر از این موارد، حق انتفاع بردن انسان از منفعت اموال غیرمنقول مانند خانه و زمین است که به موجب وصیت برای او ایجاد شده است. بنا بر این هم سلطه و هم تکلیف، در واقع نوعی سلطه شخص بر شیء است.^۶

ب: مفهوم حق معادل چیزی است که در مقابل اعیان و منافع قابل تملک قرار دارد و آن را در منافع اعتباری شرعی محض به کار برده‌اند. منافی مانند حق شفعه، حق طلاق و حق حضانت و ولایت از این قبیلند و جز اعتبار شارع، دارای هیچ نوع واقعیت عینی نیستند و ما به ازای خارجی ندارند.^۷

ج: گاه حق، در معنای لغوی آن کاربرد دارد. مثلاً وقتی گفته می‌شود «حقوق منزل»، یعنی منافع خانه از قبیل حق استفاده از چاه آب (آب شرب)، و حق استفاده از پله‌ها. چون این‌ها منافی است که همراه با خانه و جزء لوازم آن است.^۸

عبدالرزاق سنهوری معنای عام این واژه را در مورد معاملات این‌گونه تعریف کرده است: «حق نوعی منفعت مالی است که قانون برای شخص مقرر کرده است.»^۹ این تعریف در اصل به یکی از حقوقدانان آلمانی تعلق دارد و از چند جهت مورد نقد واقع شده است. جامع نیست و شامل تمام حقوقی نیست که در معاملات منظور می‌شود. به عنوان مثال شامل دسته حقوقی از قبیل منافع غیر مالی، مانند حق وکیل نمی‌شود. چون حق وکیل در انجام امور مربوط به وکالت، نوعی سلطه است و جزو منافع مالی محسوب نمی‌شود. گرچه عمل وکالت او در حوزه منافع قرار می‌گیرد و دارای ارزش مالی است. با توجه به این اشکالات به نظر می‌رسد بهترین تعریف برای حق به معنای عام آن همان تعریف زرقاء است.

حقوقدانان در یک تقسیم کلی، حقوق را به دو نوع سیاسی و مدنی تقسیم کرده‌اند.^{۱۰} حقوق سیاسی حقوقی است که قانون آن را در روابط میان انسان‌ها و حکومت و نهادهای گوناگون مربوط به آن به رسمیت شناخته است، مانند حق شرکت در انتخابات اعم از رأی دادن و رأی گرفتن. حقوق

مدنی آن است که با هدف تحقق مصالح (منافع) مستقیم انسان‌ها به وجود آمده است و به حقوق عمومی و حقوق خصوصی تقسیم می‌شود. هدف از حقوق عمومی آن است که انسان مورد حمایت قانون قرار گیرد و حریمش حفظ شود. به این اعتبار گاه از حقوق عمومی با عنوان: «حقوق اولیه بشر» یاد شده است. چون انکار این نوع حقوق با حکم به نابودی انسانیت انسان ملازم است. از جمله حقوق عمومی می‌توان از حق داشتن بهداشت، مسکن و امثال آن نام برد. حقوق خصوصی از نتیجه روابط افراد با یکدیگر به وجود می‌آید و از قوانین خاص مربوط به خود و شاخه‌های آن از قبیل قانون مدنی، احوالات شخصیه و سایر موارد تبعیت می‌کند.

حقوق خصوصی خود به دو نوع حقوق خانواده و حقوق مالی (اقتصادی) تقسیم شده است. حقوق خانواده عبارت است از حقوقی که قانون احوالات شخصیه آن را مقرر کرده است و شامل حق ولایت، حق طلاق و مانند آن می‌شود. حقوق مالی (اقتصادی) حقوقی است که قابل اندازه‌گیری و ارزش‌گذاری مالی است و به سه نوع حقوق عینی، حقوق شخصی و حقوق معنوی تقسیم می‌شود. حقوق عینی آن است که به موجب قانون، انسان بر شیء معینی سلطه پیدا می‌کند و مستقیم و بدون وساطت شخص دیگر حق انتفاع، تصرف و بهره‌برداری از آن به او داده می‌شود. به عنوان مثال، حق ملکیت از این نوع است و مالک حق دارد از مالکیت خود هر نوع انتفاعی ببرد و به طور مستقیم آن را به کار برد و مورد بهره‌برداری قرار دهد.^{۱۱} حقوق شخصی نوعی رابطه حقوقی است که میان دو نفر وجود دارد. مثلاً رابطه میان وام‌دهنده و وام‌گیرنده از این قبیل است و به موجب آن یکی از این دو اقدام به پرداخت پول معینی به دیگری می‌کند. مثل آن که وام‌گیرنده در صدد بازپرداخت وام خویش به وام‌دهنده بر می‌آید. یا مشتری قیمت کالا را تسلیم فروشنده می‌کند. یا فروشنده کالا را در اختیار مشتری می‌گذارد. این نوع حقوق را در اصطلاح التزامات می‌نامند. و اما حقوق معنوی چنان حیظه وسیعی را شامل می‌شود که تحت عنوان مستقلی به آن می‌پردازیم.

ماهیت حقوق معنوی

ابتدا به مفهوم، اصطلاح‌شناسی و تعریف‌ها می‌پردازیم:

حقوق معنوی عبارت است از سلطه شخص بر شیء غیر مادی. این شیء غیر مادی هم شامل محصولات ذهنی می‌شود مانند حق مؤلف در تألیفات علمی و ادبی، و هم حق مخترع نسبت به ثبت اختراعات فنی و صنعتی خود را در برمی‌گیرد هم مشمول فعالیت‌های تجاری تاجری می‌شود که برای جذب و پذیرش نمایندگان فروش به تبلیغ و معرفی اسم و علامت تجاری کالای خود اقدام می‌کند.

سنهوری در توضیح این مفهوم می‌نویسد:

بیشتر حقوق معنوی به همان حقوق ذهنی برمی‌گردد. حقوق ذهنی عبارت‌اند از: حق مؤلف که در اصطلاح از آن به مالکیت حقوق ادبی و هنری یاد می‌شود، حقوق متعلق به نوشته‌ها که آن را

مالکیت حقوق نوشته‌ها می‌نامند، حق مخترع که مالکیت حق ساخت نام دارد، حقوقی که بر اساس آن‌ها می‌توان به بازرگانی پرداخت و آن را مالکیت حق تجاری می‌نامند و شامل اوراق و مدارک و اسناد مربوط به آن می‌شود. قدر جامع تمام انواع این نوع حق‌ها همان مفهوم حقوق ذهنی است.^{۱۲}

این نوع حقوق در شرایع قدیم ناشناخته بوده و بر اثر تحولات علمی و فرهنگی و اقتصادی و صنعتی جدید پیدا شده است. از این‌رو نمی‌توان آن را به حقوق عینی ملحق ساخت و یکی از مصادیق آن به شمار آورد. چون حقوق ذهنی، برخلاف حقوق عینی، سلطه مستقیم و بدون واسطه شخص بر شیء معینی نیست. همچنین نمی‌توان آن را با حقوق شخصی یکی دانست. چون کسی که دارای این نوع حق است، نمی‌تواند بر اساس آن شخص دیگر را وادار یا مکلف کند کاری را برای او انجام دهد. به موجب این حق فقط سلطه شخص بر شیء غیرمادی ثابت می‌شود و او می‌تواند از نتایج تلاش‌های فکری و تولیدات ذهنی خویش محافظت کند و منافع مالی را به دست آورد که ممکن است بر اثر نشر و پخش آن به دست آید.^{۱۳} قانون مدنی اردن در ماده ۷۱ خود بر این نوع حقوق تصریح کرده است و می‌گوید: «حقوق معنوی بر اشیاء غیر مادی مترتب می‌شود و بر اساس آن درباره حقوق مؤلف و مخترع و هنرمند و علامت‌های تجاری و سایر حقوق معنوی دیگر قوانین ویژه‌ای به اجرا در می‌آید.» حقوق معنوی به اسم‌ها و عناوین زیر نیز خوانده می‌شود:

الف) حق مالکیت ادبی و هنری و صنعتی: اطلاق این واژه به اعتبار آن است که حق شخص نسبت به تولیدات ذهنی خود از نوع حق مالکیت او بر آن‌ها است.

این نام‌گذاری به لحاظ آن که با فکر و ابداع که موضوع حقوق معنوی است، سازگاری ندارد، مورد اشکال قرار گرفته است. چون اولاً: موضوع مالکیت، اشیاء مادی و محسوس است که از طریق حیزات اشیاء و برداشتن آن‌ها برای خود بدست می‌آید. بر خلاف محصولات فکری که عایدی آن‌ها از راه انتشار و پخش آن حاصل می‌شود. بنا بر این اطلاق مالکیت بر حق مؤلف یا مخترع قابل توجیه نیست.^{۱۴}

ثانیاً: حق مالکیت حق دائمی و همیشگی است، در حالی که حق معنوی این‌گونه نیست و دارای وقت و زمان معینی است که با گذشت آن زمان، این حق نیز از میان می‌رود. مثلاً حق مؤلف تا زمان معین و محدودی به ورثه منتقل می‌شود و از آن زمان به بعد، به موجب نص قانون حق ورثه ساقط می‌شود و آن کتاب مورد نظر به ملکیت عموم در می‌آید.

ب) حقوق ذهنی: اطلاق این اصطلاح بر حقوق معنوی به دلیل آن است که تمام انواع حقوق معنوی ریشه در تولیدات ذهنی دارد.^{۱۵}

ج) حقوق اموال غیر مادی: کاربرد این تعبیر در زمینه حقوق معنوی، مورد خدشه است. چون مقصود از این تعبیر بیان ویژگی‌های اساسی این حقوق در بعد اقتصادی است که برای فرق نهادن میان آن از یک سو و میان حقوق عینی و شخصی از سوی دیگر ابراز شده است.^{۱۶}

د) حق خرید و فروش: این عنوان ناظر به استفاده از حقی است که موضوع آن مواردی است که بر اثر ابداعات ذهنی یا ارزش‌های تجاری پدید آمده است. گاه قیمت‌ها نیز تابع استقبال و تقاضای مشتریان است و به تناسب جذب آنها در نوسان است.

اشکال این نام‌گذاری نیز آن است که فقط شامل اسم و علامت تجاری می‌شود و حقوق معنوی دیگر مانند حقوق مؤلف را در بر نمی‌گیرد.^{۱۷}

ه) حقوق ابتکار: زرقاء برای نامیدن حقوق معنوی از واژه حقوق ابتکار استفاده کرده و علت ترجیح آن بر سایر الفاظ را چنین توضیح داده است:

به نظر ما استفاده از واژه حقوق ابتکار برای نامیدن حقوق معنوی، بر سایر واژه‌ها ترجیح دارد. چون به عنوان مثال، مفهوم «حقوق ادبی» دارای چنان دایره تنگی است که حتی بسیاری از مصادیق نوع خود هم از آن بیرون می‌مانند. مثلاً استفاده از نشانه‌های تجاری مخصوص و مکان‌های تجاری هیچ ارتباطی با حقوق ادبی و محصولات فکری ندارد. ولی عنوان «حق ابتکار» از چنان وسعت و گستره‌ای برخوردار است که هم حق مؤلف و روزنامه‌نگار و هنرمند نسبت به کتاب و روزنامه و آثار هنری‌شان را در بر می‌گیرد هم شامل آن دسته از حقوق صنعتی و تجاری می‌شود که امروزه از آن با عنوان مالکیت ساخت نام می‌برند. مانند حق مخترع یک وسیله و حق طراح در دادن یا کشیدن طرحی که اعتبار کسب کرده است یا مبتکر عنوان و اسمی که شهرت فراوانی برای صاحبش آورده است. بوطی ضمن تایید این نام‌گذاری افزوده است:

وسعت دایره مفهومی این اصطلاح به گونه‌ای است که همه صورت‌ها و جزئیات این بحث را اعم از حق تألیف، حق ساخت و ابداع و اختراع، حق استفاده از علامت و تمام آن‌چه امروزه آن را اسم تجاری می‌نامند، شامل می‌شود. چون منشأ پیدایش حق در تمام انواع آن مصادیق و امثال آن‌ها، همان تلاش نوآورانه است که شخص یا اشخاص معین و محدودی مستقلاً عهده‌دار انجام آن بوده‌اند، تفاوتی نمی‌کند حق به معانی و مدرکات ذهنی مجرد تعلق بگیرد یا منشأ شیء مصنوع مادی باشد که دیگران از آن منتفع بشوند و مورد اهتمام قرار بدهند.^{۱۸}

پس بهتر است آن را حقوق ابتکار بنامیم. زیرا این اصطلاح به خاطر وسعت و شمولی که دارد، از یک سو می‌تواند تمام انواع صورت‌های مطرح شده را در خویش جای دهد و از سوی دیگر به قدری استوار است که هیچ نوع حقوق غیر مالی مانند حق قصاص و حق طلاق و حق رهن و امثال آن را در بر نمی‌گیرد. پس حق ابتکار در واقع نوعی حقوق معنوی است و مشمول این نام‌گذاری می‌شود.

از این رو درینی تعریف دیگری را از مفهوم حقوق ابتکار عرضه کرده است. او می‌گوید: «حقوق ابتکار صورت‌های تجسم یافته‌ای است که از ملکه راسخه در نفس عالم و ادیب تراوش کرده است و دارای هیچ سابقه قبلی نمی‌باشد.»^{۱۹}

انواع حقوق معنوی

بحث حقوق ابتکار یا حقوق معنوی را تنها در ذیل سه عنوان حق تألیف، حق ثبت اختراع و حق اسم تجاری دنبال خواهیم کرد و از سایر مصادیق آن صرف نظر می‌کنیم.

حق تألیف: عموم دولت‌های جهان طی پیمان نامه‌های متعدد شده‌اند از حقوق مؤلف حمایت کنند. اولین پیمان نامه‌ای که در این زمینه تهیه شد، پیمان نامه پیزن بود که در سال ۱۸۸۶ به امضاء رسید. سپس با اصلاحاتی که در طول سال‌های بعد در آن به وجود آمد، در سال ۱۹۶۷ در بروکسل نهایی شد و به عنوان آخرین پیمان نامه، همه دولت‌ها آن را امضا کردند.

پس از صدور اعلامیه جهانی حقوق بشر، مفاد این پیمان نامه در ماده ۲۷ آن و به شرح زیر گنجانده شد: «حق هر فرد است که منافع ادبی و مادی محصولات علمی و ادبی و هنری او مورد حمایت قرار گیرد.» یونسکو (سازمان علمی و تربیتی و فرهنگی ملل متحد) در تاریخ ۶/ اکتوبر/ ۱۹۵۲ پیمان نامه‌ای را در این خصوص در ژنو تنظیم کرد و دولت‌های بسیاری با تشکیل سازمان‌ها و تصویب قوانین مربوطه به حمایت از حقوق مؤلف پرداختند. آنچه در زیر می‌آید، توضیح این مفهوم و حکم آن است:

الف) مفهوم حق تألیف: تألیف از ریشه «آلف» است و از سه حرف اصلی همزه و لام و فاء ترکیب شده است. تألیف به معنی انضمام شیئی به شیء دیگر است. هرگاه شما بخشی از شیئی را به بخش شیئی دیگر ضمیمه کنید، در واقع آن را تألیف کرده‌اید.^{۲۰}

ابوالبقا تألیف را این‌گونه تعریف کرده است: «گردآوردن اشیاء متناسب با یکدیگر.»^{۲۱} با توجه به همین معنا است که صداقت و دوستی را الفت نامیده‌اند. چون خلایق و قلب‌ها با هم هماهنگ‌اند و توافق دارند. به کتابت و نوشتن مباحث و نیز به تدوین کتاب تألیف می‌گویند. چون نویسنده مطالب متناسب و هماهنگ با یکدیگر را کنار هم گرد می‌آورد. از آن‌جا که نویسنده مطالب مربوط به موضوع واحدی را در زمینه علم یا ادب یا هنر جمع می‌کند، به او مؤلف اطلاق می‌شود. معنی اصطلاحی تألیف از معنی لغوی آن تجاوز نمی‌کند.

همچنین واژه‌هایی نظیر اختراع معدوم، جمع مفترقات، تکمیل ناقص، تفصیل مجمل، تهذیب مطول، ترتیب امور در هم و مخلوط، تعیین مبهم و تبیین خطا همگی مصداق‌هایی از تألیف هستند و زیر چتر نام آن قرار می‌گیرند.^{۲۲}

پس تألیف مفهومی است که مشتمل بر نوعی عمل ابداعی و جدید با هر درجه از اهمیت باشد. نظیر آن که مؤلف استنباط و برداشت جدیدی را عرضه کند که کسی قبل از او مطرح نکرده باشد. یا با تفسیر و فصل‌بندی پژوهش‌هایی که در علمی صورت بسته است، به طبقه‌بندی آن بپردازد. یا اشتباهات آن را تصحیح کند و نواقصش را تکمیل سازد. یا به منظور تسهیل در یادگیری و حفظ دانش جویان، به حذف مطالب تکراری آن اقدام کند.

بنا بر این مجرد نقل مطالب یا گردآوری آن‌ها بدون هیچ‌گونه نوآوری و عمل ابداعی، ابتکار شمرده نمی‌شود و مردم چندان نیازی به آن ندارند. ابن خلدون پس از بیان انگیزه‌های تألیف به نتیجه‌گیری می‌پردازد و می‌گوید:

این‌ها مجموعه اهداف و انگیزه‌هایی است که باید در تألیف مد نظر قرار گیرد. غیر از این‌ها، هر چه باشد، کاری است که نیازی بدان نیست و در نظر عقلاء انحراف از جاده‌ای محسوب می‌شود که باید در آن طی طریق کرد. مثلاً صورت‌سازی در تألیفات دیگران از قبیل تغییر الفاظ و جا به جا کردن عبارات آن، حذف مطالب لازم و یا افزودن مطالب زاید به آن، یا تبدیل صواب به خطا و آوردن مطالب بی‌فایده و سپس منسوب کردن آن‌ها به خود، از کارهایی است که جزو جهل و بی‌فرهنگی فرد به حساب می‌آید.^{۲۳}

حق تألیف یکی از وجوه حقوق معنوی یا حقوق ابتکار است که به مؤلف حق می‌دهد به محافظت از نتایج تلاش‌های فکری خویش بپردازد و نگذارد دیگری آن را به نام خود مصادره کند و عایدات احتمالی حاصل از نشر و پخش آن‌ها را برای خود بردارد. بنا بر این مؤلف کسی است که دارای دو حق است: حق ادبی و حق مالی. حق ادبی آن است که برای همیشه به شخص او مربوط است و بر اثر گذشت زمان از میان نمی‌رود و به دیگری نسبت داده نمی‌شود. حق مالی آن است که در مقابل نشر کتاب قرار می‌گیرد. این حق ابتدا از آن مؤلف است و پس از مرگ او تا مدت معینی، مثلاً تا پنجاه سال، حق ورثه‌اش می‌باشد.^{۲۴}

ب) حق تألیف از دیدگاه اسلام: این مسئله از مسائل نو پیدا و جدیدی است که در هیچ یک از قرآن و سنت و اجماع و اقوال صحابه و مجتهدان مطلبی درباره آن نیامده است. به همین علت علمای جدید در اصل حق بودن و نبودن و لزوم و عدم لزوم وضع قوانینی در حمایت از آن یا یکدیگر اختلاف نظر دارند و دو دیدگاه را در این زمینه مطرح کرده‌اند:

صاحبان دیدگاه اول که دکتر احمد الحجی الکردی هم جزء آنان است، بر این باورند حق تألیف هیچ‌گونه اعتباری ندارد و در نتیجه دریافت پول در قبال آن نیز مشروع و حلال نیست.^{۲۵} استدلال‌های این گروه این‌گونه است:

۱. اگر این حق معتبر باشد، گاهی ممکن است مؤلف به خاطر مسائل مالی از طبع و نشر اثر علمی خویش خودداری ورزد. در صورتی که این کار از مصادیق کتمان علم است شارع آن را نهی کرده است. خداوند در این زمینه می‌فرماید: «ان الذین یکتُمون ما انزلنا من البیتات و الهدی من بعد ما بیتاه للناس فی الکتاب، اولئک یلعنهم الله و یلعنهم الالعنون»^{۲۶} (آنان که ادله و نشانه‌های هدایت را حتی پس از آن می‌پوشانند که ما آن را در کتاب برای مردم روشن کرده‌ایم، مورد لعنت خدا و دیگر لعنت‌کنندگان قرار دارند.) از پیامبر (ص) نقل شده است که فرمود: «من سئل عن علم ثم کتمه، الجیم

یوم القیامه بلجام من نار»^{۳۷} (هر کس علم خویش را کتمان کند و پاسخ سائل را ندهد، در روز قیامت لجامی از آتش بر دهانش می‌گذارند.) عجلونی تعلیقه‌ای بر این حدیث زده و گفته است: «این وعید شامل حبس کتاب‌ها و ندادن آن به دیگران برای انتفاع هم می‌شود.»^{۳۸}

اصولاً در کسی که علمش را از قومش کتمان کند، خیری نیست. این مسئله از قدیم نیز مطرح بوده است و زهیر شاعر^{۳۹} آن را به این صورت بیان کرده است:

و من یک ذا فضل فیبخل بفضله علی قومه یستغن عنه و یدم

کسی که دارای فضیلتی است اما آن را از قومش دریغ می‌کند، مردم از او بی‌نیاز می‌شوند و مورد نکوهش قرار می‌گیرد.

۲. علم از مصادیق امور عبادی و قربی است نه از قبیل مسائل تجاری و صنعتی و مزد خواستن برای انجام امور عبادی جایز نیست. در نتیجه عالم باید به صورت تدریس و تحصیل و بدون چشم داشت به دریافت مزد، علمش را در اختیار دیگران قرار بدهد. البته مردم وظیفه دارند هزینه زندگی این فرد را تأمین کنند. چنان که در زمان سلف صالح رضوان الله علیه هم این گونه بود و آنان و خلفا به وفور بر علماء بذل و بخشش می‌کردند و ایشان را بر صدر می‌نشانند و هزینه‌های زندگی‌شان را تأمین می‌کردند. تعظیم و تکریم عالم و مراجعه به او در مسائل قضا و سیاست و حکومت و اقتصاد در واقع بهترین پاداشی است که تقدیم آنان می‌کنیم و بالاترین مزدی است که به سبب آن، علما اطمینان نفس پیدا می‌کنند.^{۴۰}

پیامبر (ص) مردم را مکلف به تکریم آنان کرده و فرموده است: «لیس منا من لم یوقر کبیرنا و یرحم صغیرنا و من لم یعرف لعالمنا حقّه»^{۴۱} یعنی از ما نیست کسی که به پیران ما احترام نگذارد و به کودکان ما ترحم نکند و حق عالمان ما را نشناسد.

۳. حق مؤلف چیزی شبیه به حق شفعه بوده و مجرد حق است. و هرچه از این قبیل باشد، جایز نیست در برابر آن عوض گرفت. در نتیجه جایز نیست مؤلف در برابر محصولات ذهنی خویش مزد طلب کند. گروه زیادی از علمای معاصر طرفدار دیدگاه دوم هستند و حق تألیف را مشروع می‌دانند و حکم به حلیت آن کرده‌اند. استاد مصطفی زرقاء، محمد فتحی الدربینی، محمد سعید رمضان البوطی و وهبه زحیلی از جمله افراد این گروه هستند که حکم به اعتبار حق تألیف کرده‌اند و در نتیجه طلب پول را در برابر آن حلال شمرده‌اند.^{۴۲} استدلال‌های این عده بر مدعایشان چنین است:

۱. جمهور فقها اعم از مالکی و شافعی و حنابله منافع را مال دانسته‌اند و آن را از امور معنوی و نامحسوس شمرده‌اند. بدون تردید محصولات ذهنی آدمی نیز منفعتی از منافع انسان است و مال به حساب می‌آید و شرعاً جایز است مورد معاوضه قرار بگیرد.

مقصود از منافع بهره‌هایی است که از اعیان برده می‌شود. مانند سکونت در خانه و سوار شدن خودرو. دلیل این که منافع نیز همانند اعیان، مال به حساب می‌آید، سه چیز است: اولاً طبع انسان

خواهان آن است و همچون اعیان، طالب به دست آوردن آن است. ثانیاً عرف عام و مردم عادی آن را مال به حساب می‌آورند. ثالثاً شارع آن را مال دانسته است. خداوند در قرآن می‌فرماید: «قال انی ارید ان انکحک احدی ابنتی هاتین علی ان تأجرنی ثمانی حجج فان اتممت عشراً فمن عندک و ما ارید ان اشقّ علیک ستجدنی ان شاء الله من الصالحین».^{۳۳} (شعیب گفت من می‌خواهم یکی از این دو دخترم را در ازای هشت سال خدمت به ازدواج تو در آورم. اگر هم خواستی ده سال خدمت کنی، اختیار با خود تو است. من نمی‌خواهم ترا به مشقت اندازم. ان شاء الله مرا از صالحان خواهی یافت.) بر طبق این آیه شارع اجازه داده است کار انسان (منفعت) مهریه قرار داده شود و اصل در مهریه آن است که مال باشد. به دلیل آن که خداوند در آیه زیر آن را مال دانسته است: «و احلّ لکم ماوراء ذلکم ان تبتغوا بأموالکم محصنین غیر مسافحین».^{۳۴} (غیر از این موارد بقیه زنان بر شما حلال‌اند که با اموال خویش آن‌ها را به همسری خود درآورید، نه آن که زنا کنید.) پس نتیجه می‌گیریم منفعت، مال است.

۲. عادت عرف عام این است که حق مؤلف را نسبت به تألیف و ابداعش معتبر می‌داند و به رسمیت می‌شناسد و معاوضه و جایزه در برابر آن را روا می‌شمارد. در صورتی که اگر حق تألیف قابلیت تبادل و معامله نداشت و نمی‌توانست مورد داد و ستد قرار گیرد، جایزه و دریافت عوض در برابر آن حرام بود. عرف عام در صورت عدم تصادم با یکی از نصوص شرعی یا اصول کلی شریعت اسلامی، یکی از منابع تشریح، شمرده می‌شود و نقش مهمی در مالیت بخشیدن به اشیاء دارد. سیوطی می‌گوید:

نمی‌توان بر چیزی عنوان مال نهاد، مگر آن که این دو صفت را داشته باشد. اولاً واجد ارزش ذاتی باشد و مردم در مقابل آن حاضر به پرداخت پول باشند و تلف‌کننده آن را ملزم به پرداخت خسارت نمایند، هر چند اندک باشد.^{۳۵} ثانیاً از چیزهایی نباشد که مردم آن‌ها را دور می‌ریزند.

مفاد این سخن آن است که منشأ اصلی مالیت اشیاء عرف است. چون می‌گوید نمی‌توان بر چیزی اسم مال گذاشت، مگر آن که دارای ارزشی باشد. یعنی مردم آن را مال بدانند و مورد مبادله قرار بدهند و برای آن پول پرداخت کنند.^{۳۶} معلوم است هر چه را عرف ثابت بداند، شرع نیز حکم بر ثبوت آن می‌کند.

۳. شریعت اسلام نسبت دادن سخن دیگران را به خود حرام کرده است. همچنین حرام است انسان سخن شخصی را به فرد دیگری نسبت بدهد. از نظر اسلام هر سخن و اندیشه‌ای باید لزوماً به صاحب آن منتسب شود و پاداش یا مجازات آن هم فقط به او برسد.^{۳۷}

روایت شده است امام احمد حنبل برای هر نوع استفاده از سخن و نوشته دیگران، در صورتی که صاحبانش را می‌شناخت، ابتدا از آنان اجازه می‌گرفت و سپس آن را نقل یا کتابت می‌کرد. غزالی نقل می‌کند از امام احمد بن حنبل پرسیدند اگر کسی ورقه‌ای را پیدا کرد که در آن احادیث و امثال آن نوشته شده بود، آیا می‌تواند از روی آن بنویسد و سپس به صاحبش برگرداند یا خیر. احمد بن حنبل جواب داد: «خیر. بلکه اول باید اجازه بگیرد و بعد رونویسی کند».^{۳۸}

۴. خداوند در قرآن می‌فرماید:

«ما یلفظ من قول الا لدیه رقیب تقید»^{۳۶} و نیز در حدیثی از پیامبر آمده است که فرمود: «ان العبد لیتکلم بالکلمة من رضوان الله لا یلقى لها بالاً یرفع الله بها درجات، و ان العبد لیتکلم بالکلمة من سخط الله لا یلقى لها بالاً یرهوی بها فی جهنم»^{۳۷} (انسان اگر سخن نیکی بگوید هر چند کوچک باشد، خداوند به همان میزان او را بالا می‌برد و پاداش می‌دهد و اگر سخن ناروایی بر زبان بیاورد، هر چند کوچک باشد، به همان میزان او را به جهنم می‌برد.)

۵. بر طبق این آیات و روایات نویسنده خود مسئول نیک و بد گفته‌های خویش است و بر طبق قاعده «الغنم بالغرم»^{۳۸} و «الخراج بالضمان»^{۳۹} این حق او است که در مقابل ابداعات خویش پاداش بخواند. تمام ابزارهای مادی اعم از اتومبیل و هواپیما و رادیو و مانند آن در ابداعات و نوآوری‌های ذهنی انسان ریشه دارد چون این وسایل مال هستند، پس لازم است منشأ پیدایش آن‌ها را نیز مال بدانیم.^{۴۰}

۶. لازمه عمل به قاعده مصالح مرسله در زمینه حقوق خصوصی^{۴۱} افراد، قول به حق تألیف است. درینی تحقق این مسئله را از دو جهت دانسته است: یکی از این جهت که حق تألیف ملکی است که بر پایه مال استوار شده است یعنی حق عینی مالی است. چون منفعت آن ابتدا به مؤلف برمی‌گردد سپس به ناشر و پخش‌کننده و دیگران. پیدا است این حق، مالی مخصوصی است. جهت دیگر آن است که تألیف، مشتمل بر مجموعه منافع قطعی است که عاید تمام افراد جامعه می‌شود. این منافع همان بهره‌ای است که از اثر علمی و ادبی و... برده می‌شود. چون این‌گونه آثار به خاطر تأثیری که بر جامعه می‌گذارند، نقش فوق‌العاده‌ای را در تمام ابعاد زندگی ایفا می‌کنند، همین شمول و گستردگی آن‌ها را در ردیف یکی از حقوق خداوند در آورده است. دین هر دو نوع مصلحت مرسله را در نظر گرفته و احکام خویش را بر اساس آن استوار کرده است. چون مصلحت مرسله جزء مبانی عدل و حق است. بنا بر این محصولات فکری مالیت دارد و جزء مایملک انسان به شمار می‌رود و حکم شرع مفروض در آن بر پایه مصلحت مرسله و عرف استوار است.^{۴۲}

از آن چه گذشت، معلوم شد حق با صاحبان دیدگاه دوم است. بر طبق این دیدگاه حق تألیف شرعاً معتبر و مبادله آن جایز است. «حق تألیف جایگاه مهمی از زندگی مردم را به خود اختصاص داده و تأثیر و نفع آن از هر مصلحت دیگری بیشتر و گسترده‌تر است. لازمه تردید در اعتبار حق تألیف و حکم به عدم استفاده از آن در مبادلات این است که ما به کلی باب تألیف و نویسندگی را مسدود کنیم و انگیزه‌های آن را از بین ببریم. چون تألیف و نویسندگی از مقولاتی است که هزینه‌های ذهنی و مالی فراوانی را بر اندیشمند تحمیل می‌کند. بنا بر این اگر عامل مشوقی نباشد، او از پرداخت هرگونه هزینه ذهنی و مالی خودداری می‌کند و استراحت و بیکارگی را بر آن ترجیح می‌دهد. اما دیدگاه کسانی که پذیرش حق تألیف را عاملی برای حبس علم و عدم نشر آن در بین مردم می‌دانستند، نادرست و بر

خلاف واقعیت است. چون به رسمیت شناختن حق مبتکر در ابتکارات صنعتی به هیچ عنوان مانع از نشر و ترویج آن نیست. این گونه اظهارات شیطنت‌هایی است که معمولاً توسط ناشران صورت می‌گیرد و هدفشان آن است که بدون پرداخت حق مؤلف به او، کتابش را تجدید چاپ کنند.^{۴۶} بعضی گفته‌اند علم از مقوله عبادت و طاعت است، و درخواست مزد در عبادیات جایز نیست. پس درخواست مزد برای نشر علم نیز جایز نیست. اما صغرای این استدلال باطل است. چون فقهای متأخر عموماً فتوا به جواز اخذ اجرت در عبادیات داده‌اند و مزد گرفتن برای انجام عباداتی مانند امامت جماعت و گفتن اذان و تعلیم قرآن را بی اشکال دانسته‌اند.^{۴۷} قیاس حق مؤلف بر حق شفعه نیز قیاس مع الفارق است. حق شفعه از حقوقی است که شارع برای دفع ضرر از شریک، آن را وضع کرده است. به همین دلیل جایگزینی و معاوضه آن جایز نیست. اما در حق مؤلف چنین چیزی متصور نیست و برای دفع ضرر و امثال آن وضع نشده است. حق مؤلف حقی است که در برابر تلاش ذهنی و بدنی او برای تألیف اثر وضع شده است و به همین دلیل جایز است مورد مبادله واقع شود.^{۴۸}

حق ثبت/اختراع: در قلمرو مسائل ادبی و هنری از اصطلاح حق تألیف استفاده می‌شود. اما در حوزه نوآوری‌های صنعتی مانند اختراع رادیو یا کشف دارویی معین واژه حق ثبت اختراع را به کار می‌برند. تاریخ رسمیت یافتن این حق به اواخر قرن هیجدهم میلادی برمی‌گردد. در آن تاریخ اولین قانون مربوط به ثبت اختراع در سال ۱۷۹۱ و در فرانسه به تصویب رسید. پس از مدتی قانون فوق منسوخ و قانون مصوب ۱۹۶۸^{۴۹} جایگزین آن شد. به دنبال آن پیمان‌نامه‌های فراوانی جهت حمایت از این حق منعقد شد که اولین آن پیمان‌نامه پاریس بود که در سال ۱۸۸۳ به امضا رسید. این پیمان‌نامه مورد تجدیدنظر و بازنگری قرار گرفت و به دفعات اصلاح و تعدیل شد تا سرانجام در سال ۱۹۶۷ در استکهلم نهایی شد. اردن و عراق ابتدا به قانون ثبت اختراع عثمانی پیوستند که در سال ۱۸۷۹ تصویب شده بود. در سال ۱۹۵۳ اردن قانون ویژه‌ای را در خصوص مزایای اختراع و مالیات بر آن به تصویب رساند.^{۵۰} اینک خواهیم کوشید مفهوم ثبت اختراع و ماهیت و انواع ثبت اختراع و حکم فقهی آن را به آگاهی برسائیم.

معنی براءة اختراع: کلمه براءة اختراع واژه مرکب اضافی است و از دو کلمه براءة و اختراع ترکیب شده است. بنا بر این لازم است ابتدا مفهوم هر یک از این دو واژه را به دو صورت ترکیبی و تفکیکی توضیح دهیم و آن‌گاه کلمه مرکب اضافی را به عنوان اصطلاح شرح بدهیم.

۱. مفهوم براءة: براءة از ریشه «برأ» است. ابن فارس می‌گوید: سه حرف با، را و همزه دارای دو اصل است و بقیه صیغه‌های هر باب به آن‌ها برمی‌گردد. یکی از آن دو اصل به معنای خَلْق است. وقتی گفته می‌شود: برأ الله الخلق بیروهم برأء. یعنی خداوند موجودات را آفرید، چه آفریدنی.^{۵۱}

اصل دوم به معنی دور شدن از شیئی و زائل کردن آن است. و برأ به معنی سلامتی یافتن از بیماری به همین معنا است. و علّت نام‌گذاری شهادت به براءة آن است که عالم و دانشمند همان کسی است که اختراع می‌کند و فکر را در ذهنش محبوس نمی‌کند، بلکه آن را از خود جدا می‌کند و به

طور علنی در اختیار مردم می‌گذارد و به ملکیت عمومی می‌آورد. دکتر ناهی می‌گوید: «وقتی به کسی گواهی فلان اختراع را می‌دهند، به این معنا است که او می‌خواهد اختراع خود را پخش کند و آشکارا در اختیار عموم بگذارد.»^{۵۲}

۲. مفهوم اختراع: اختراع مصدر خرع است. وقتی می‌گویند: «خرع الشی خرعاً و اختراعاً» یعنی آن را شکافت، ابداع کرد، پدید آورد.^{۵۳} بنا بر این اختراع یعنی به وجود آوردن چیزی که وجود نداشته است. این مفهوم متضمن دو چیز است: اول عمل ذهنی در زمینه مسائل صنعتی و دوم پیدایش شیء جدید. در اصطلاح، براءة اختراع عبارت است از گواهی‌نامه‌ای که از سوی اداره رسمی یا از سوی دفتر بین‌المللی که به این منظور از طرف تعدادی از کشورهای جهان تأسیس شده است، به مخترع داده می‌شود. یکی از آثار چنین گواهی‌نامه رسمی این است که به موجب آن مخترع حق دارد از اختراع خود به هر نحو که صلاح بداند استفاده کند. به عبارت دیگر براءة اختراع، سند رسمی عامی است که از طرف اداره مربوطه با شرایط خاصی به درخواست‌کنندگان داده می‌شود و مشتمل بر ذکر مشخصات اختراع است که به دارندگان آن‌ها و جانشینان‌شان حق انحصاری استفاده از آن را می‌دهد و جلو هرگونه تقلید و نسخه‌برداری دیگران را می‌گیرد. این حق عبارت است از رخصت یافتن مخترع در انواع بهره‌برداری از اختراع خود، مگر مواردی که دادگاه آن را منع کند. پس به موجب آن گواهی‌نامه مخترع از چند گونه حق زیر برخوردار می‌شود:

اول: حق بهره‌برداری مخترع از اختراع خود و بهره‌برداری وارثان او پس از وفاتش به مدت معینی که قوانین اعطای گواهی‌نامه تعیین می‌کند و پس از گذشت آن مدت حق مزبور نیز ساقط می‌شود و به ملکیت عمومی در می‌آید. این مدت در قانون گواهی‌نامه عراق، از تاریخ دادن درخواست ۱۵ سال است. دوم: حق مخترع در ثبت اختراع به نام خود.

جایگاه قانونی گواهی‌نامه اختراع: گاه گفته می‌شود گواهی‌نامه اختراع قراردادی است که میان مخترع و نهادی بسته می‌شود که متصدی این‌گونه امور است. اما این تعریف دور از دقت و واقع‌بینی است. چون گواهی‌نامه اختراع در واقع سند رسمی است که قانون به مخترع می‌دهد، نه آن که قراردادی بین مخترع و آن نهاد باشد. بنا بر این گواهی‌نامه اختراع در واقع عبارت است از سند رسمی قانونی که بر طبق شرایط مخصوصی به شخصی واگذار می‌شود.^{۵۴}

انواع گواهی‌نامه‌های اختراع: گواهی‌نامه‌های اختراع را می‌توان بر حسب مضمون و محدوده کاربردی‌شان به چند نوع کلی زیر تقسیم کرد:

۱. گواهی‌نامه کامل و انحصاری
۲. گواهی‌نامه ناقص یا گواهی‌های منفعت. دایره این نوع گواهی‌نامه‌ها محدود به شرایط خاصی است و حقوقی که بر آن مترتب می‌شود، کمتر از حقوقی است که به دارنده گواهی‌نامه کامل و انحصاری داده می‌شود.

۳. گواهی‌نامه ارتقاء و تکمیل. این نوع گواهی‌نامه‌ها به کسانی داده می‌شود که در تکمیل و ارتقاء وسیله‌ای نقش داشته‌اند که قبلاً اختراع شده است.

۴. گواهی‌نامه خرید امتیاز. این نوع گواهی‌نامه را به کسانی می‌دهند که بخواند برای اولین بار از آن شیء اختراع شده در کشوری غیر از کشور محل اختراع استفاده کنند.

این نوع گواهی‌نامه‌ها به منظور حمایت از اختراعات صادر نمی‌شود، هر چند به عنوان کالای صنعتی مورد مبادله قرار می‌گیرد. البته از کاربرد این نوع گواهی‌نامه‌ها در عصر کنونی کاسته شده است و به ندرت از آن استفاده می‌شود.^{۵۵}

ج) حق گواهی‌نامه اختراع از دیدگاه اسلام

اسلام قلمرو وسیعی برای به رسمیت شناختن این حق دارد و می‌توان بر اساس عمل به قاعده مصالح مرسله به آن دست یافت که قبلاً به آن اشاره شد. یکی از وجوه مصلحت بودن حمایت از این حق، تشویق دیگران به اختراع و نوآوری است تا کسانی که در این زمینه به تلاش می‌پردازند، مطمئن شوند مورد حمایت قانون قرار دارند و افراد دیگر قادر نخواهند بود نتیجه زحماتشان را برابیند و مزاحم بهره‌مندی ایشان از حاصل کار خویش شوند.^{۵۶}

حق اسم تجاری: در عرف عام مرسوم است که به فروش شهرت تجاری یا اسم تجاری مبادرت می‌کنند. در نظر آنان مفهوم فروش، دارای معنای عامی است که هم شامل کالاهای مادی و محسوس می‌شود هم شامل کالاهای غیرمادی و غیر ملموس. در سال نهم انقلاب فرانسه دادگاه تجدیدنظر پاریس طی حکمی اعلام کرد هم شامل فروش محل تجارت و لوازم آن می‌شود هم شامل فروش ملکیت معنوی شیء مانند شهرت و اعتماد مردم به آن. در سال ۱۸۷۲ قانونی به تصویب رسید که مالیات بر فروش محل را الزامی می‌کرد. منظور از محل، هم آلات و ادوات مادی بود هم شامل اعتبار و میزان استقبال مشتریان از آن می‌شد. در سال ۱۸۹۶ قانونی در فرانسه به تصویب رسید که اجازه می‌داد فقط رهن محل را بدون انتقال اصل آن بفروشند و در سال ۱۹۰۹ قانونی دال بر فروش محل کسب و رهن آن با هم به تصویب رسید. از آن تاریخ به تدریج قوانین مذکور به کشورهای عربی راه یافت.^{۵۷}

مفهوم اسم تجاری: اسم تجاری واژه‌ای است که از دو کلمه اسم و تجاری ترکیب شده است. بنا بر این ابتدا لازم است معنای لغوی هر یک از این دو واژه را شرح دهیم، سپس به توضیح معنای اصطلاحی آن بپردازیم.

۱. مفهوم اسم: «سما، یسمو، سمو» یعنی بالارفت و ارتفاع پیدا کرد. «اسمی الشیء» یعنی آن را بالا برد و رفعت داد. «سَمی الشیء بكذا» یعنی اسمی را برای او قرار داد که به وسیله آن شناخته می‌شود. اسم چیزی است که شیء به وسیله آن شناخته می‌شود و به او راه برده می‌شود.^{۵۸}

۲. مفهوم تجاری: تجاری منسوب به تجارت است و از ریشه «تجر تجراً» اخذ شده است. معنی تجارت نیز واضح است.^{۵۹} تجارت عبارت است از داد و ستد مال و تصرف در آن به منظور کسب درآمد و سود. قلجی در تعریف تجارت می‌گوید: «تجارت داد و ستدی است که به منظور سود انجام می‌گیرد.»

۳. مفهوم اصطلاحی: اسم تجاری نام علائم مخصوصی است که به وسیله آن‌ها فعالیت‌های تجاری از فعالیت‌های مشابه خود بازشناخته می‌شوند. این علائم باعث می‌شود بازرگانان با نوع خاصی از کالا آشنا شوند و از حسن معامله و خدمات آن آگاه شوند.

مضامین اسم تجاری: اسم تجاری ارتباط تنگاتنگی با شهرت و اعتبار محل تجارت دارد. این شهرت و اعتبار مرهون حسن معامله تاجر با مشتریان و توانایی او در جذب مشتریان است. اسم تجاری در واقع همان عنوانی است که بر تابلو محل کسب و کارها و سربرگ‌های فروش و اجناس ساخت آن شرکت حک یا نوشته می‌شود. از این تعریف نتیجه می‌گیریم هر عنوان تجاری مشتمل بر چند مضمون است.

مضمون اول: شعار تجاری جنس یا علامت تجاری مخصوص که در اصطلاح آن را مارک می‌نامند. مارک همان علامتی است که بر مصنوعات و اجناس شرکت زده می‌شود و به وسیله آن می‌توان اجناس مشابه یا تولیدات مراکز تولیدی دیگر را از آن تشخیص داد و تفکیک کرد. ماده دوم قانون علائم تجاری اردن شماره ۳۳ سال ۱۹۵۲م مارک را این‌گونه تعریف کرده است:

از مطالب گفته شده مشخص شد علائم تجاری دارای سه وظیفه می‌باشند که عبارتند از:

- ۱- تمییز جنس یا کالائی از اجناس و کالاهای مشابه ۲- جذب مشتریان و مصرف‌کنندگان. چون آن‌ها با ویژگی‌های این مارک آشنا بوده و به هر دلیلی آن‌ها را بر اجناس مشابه ترجیح می‌دهند
- ۳- آسان کردن رقابت با اجناس مشابه.

مضمون دوم: اسم تجاری، عنوان تجاری، محل تجاری مخصوصی که در طول زمان شهرتی برای خود کسب کرده است و در قالب عناوینی همچون «جبری»، «حموده» و «المراعی» بر روی تابلو اعلان شده است. هدف از انتخاب عنوان تجاری خاص این است که محل تجاری از محل‌های دیگر بازشناخته شود. به همین علت قانون تجارت اردن، تاجر را موظف کرده است اسمی را برای خود انتخاب کند که با عناوین ثبت شده قبلی در وزارت صنایع و بازرگانی متفاوت باشد.

عنوان تجاری بر اساس اسم یا لقب تاجر یا هر واژه دیگری انتخاب می‌شود که با آن بخواهند محل تجاری مذکور را به آن نام‌گذاری کنند. نص قانون تجارت اردن درباره عنوان چنین است:

عنوان باید مرکب از دو عنصر اساسی الزامی و غیر الزامی باشد. عناصر اساسی الزامی مانند اسم و لقب تاجر و عناصر غیر الزامی مثل کنیه تاجر از قبیل ابوالقاسم و بعضی از ویژگی‌هایش همچون «مهندس» و قهرمان و امثال آن است.

مضمون سوم: شهرت و اعتبار است که محل تجاری از جهت مکان و موقعیت ویژه‌اش و نه به خاطر فعالیت و تلاش تاجر از آن برخوردار است. این نوع شهرت و اعتبار اصطلاحاً خلو (سرقفلی) نامیده می‌شود.

جایگاه قانونی اسم تجاری: اسم تجاری حق تاجر است و استفاده از آن در انحصار او است تا به آن وسیله فعالیت‌های بازرگانی خود را از دیگری متمایز کند و مانند حق عینی جلو دیگران را از تقلید یا جعل آن بگیرد. الا این که متعلق حق اسم تجاری شیء غیرمادی است، به خلاف حق عینی که به اشیاء مادی تعلق می‌گیرد. به همین اعتبار این اسم از ارزش مالی برخوردار است و می‌توان آن را به نسبت بهره‌وری تاجر از محل تجاری و سودآوری آن برای او قیمت گذاری کرد. شخص دارای این حق می‌تواند آن را در معرض فروش و هبه و مانند آن قرار دهد. مستند این حق همان عرف تجارت و بازرگانی است. تجار طبق روش‌ها و شرایط معین و مخصوصی به خرید و فروش آن می‌پردازند یا به دیگران واگذار می‌کنند. بر همین اساس دادگاه ثبوت این حق را برای صاحبش به رسمیت می‌شناسد و به حمایت از کسی می‌پردازد که ابتدا از این اسم استفاده کرده یا در وضع و ایجاد آن برای مؤسسه خود کوشیده است. این حمایت از طریق وضع قوانینی است که به موجب آن مانع تجاوز اشخاص دیگر به او شده و به وی اجازه داده است در مقابل دریافت عوض یا بدون دریافت عوض بتواند آن را به دیگری واگذار کند و این رویه آن قدر ادامه پیدا کرده تا به تدریج حق بودن آن در نزد عامه مردم و به خصوص بازرگانان به صورت امر پذیرفته شده درآمده است.

د) اسم تجاری از دیدگاه اسلام: اسلام از چنان شمولى برخوردار است که این حق را نیز در برمی‌گیرد و می‌توان از طریق عمل به قاعده مصالح مرسله مشروعیت آن را استنباط کرد. علمای معاصر عموماً بر این عقیده‌اند که اسم تجاری حق مالی است و از ارزش مالی و مفهوم تجاری خاص برخوردار است و عاملی برای رواج کالایی است که حامل این عنوان تجاری است. این عنوان، ملک صاحب خویش است و مقتضای ملک این است که مملوک به نحو اختصاص یا انحصار به مالک خود تعلق داشته باشد و او بتواند هر نوع انتفاعی را اعم از فروش و اجاره از آن ببرد و کسی غیر از او حق نداشته باشد بدون اجازه صاحبش در آن تصرف کند. مستند این حق عرف عام است که هیچ تراحمی با نصوص شرعی خاص یا قواعد کلی فقهی اسلام ندارد.

رای مجمع فقه اسلامی درباره حقوق ابتکار: در نشست پنجم مجمع فقه اسلامی که در اول جمادی الاولی ۱۴۰۹ مطابق با ۱۰/دسامبر/۱۹۸۸م در کویت برگزار شد، مسائل گوناگونی از جمله موضوع حقوق معنوی یا حقوق ابتکار مطرح شد و پس از بحث و مذاکره این دو بند به تصویب رسید. اولاً: اسم و عنوان و علامت تجاری و حق، تألیف و اختراع و ابتکار همگی از حقوق ویژه صاحبان خود به شمار می‌روند و در عرف معاصر دارای ارزشی مالی و مورد تقاضای مردم است. این حقوق شرعاً معتبر است و تجاوز به آن جایز نیست.

ثانیاً: از آن‌جا که اسم و عنوان و علائم تجاری به حقوق مالی تبدیل شده‌اند، فروش و واگذاری آن‌ها به غیر، در صورتی مجاز است که زمینه هیچ‌گونه سوء استفاده و فریب و تقلب فراهم نباشد.

بی نوشت

١. ترجمه بخشی از کتاب المعاملات المالية المعاصرة فى الفقه الاسلامى، (عمان (اردن)، دار النفائس، ١٩٩٨م، ص ٤٧-٤٨) است.
٢. معجم مقاييس اللغة؛ ج ٢، ص ١٥.
٣. قاموس المحيط، ص ١١٢٩؛ المصباح المنير، ج ١، ص ١٩٧.
٤. معجم المصطلحات الاقتصادية، ص ١٢١.
٥. همان.
٦. همان.
٧. همان.
٨. همان.
٩. همان.
١٠. نك: نظريه الحق، ص ١٠؛ النظرية العامة للحق، ص ١٨-٥٠؛ الملكية، ج ١، ص ١١١.
١١. الكافي فى شرح القانون المدنى الاردنى العراقى و القانون المدنى اليمنى فى الالتزامات، ص ٣٤.
١٢. الوسيط، ج ٨، ص ٢٧٦.
١٣. نظريه الالتزام العامة، ج ٣، ص ٢١. با اندكى دخل و تصرف: الكافي فى شرح القانون المدنى الاردنى، و القانون المدنى العراقى و اليمنى فى الالتزامات، ص ٣٤.
١٤. الوسيط، ج ٨، ص ٢٧٩.
١٥. حق الملكية، ص ٢٩٥.
١٦. همان.
١٧. همان.
١٨. قضايا فقهية معاصرة، ص ٨٢.
١٩. حق الابتكار فى الفقه الاسلامى المقارن، ص ٩.
٢٠. معجم المقاييس اللغة، ج ١، ص ١٣١.
٢١. الكليات، ج ٢، ص ٦٢.
٢٢. قواعد التحديث، ص ٣٧.
٢٣. نك: المقدمة.
٢٤. الحقوق على المصنفات، ص ١٩.
٢٥. حكم الاسلام فى حقوق التأليف و النشر و الترجمة.
٢٦. بقره، آيه ١٥٩.
٢٧. سنن الترمذى، ج ٥، ص ٢٩. ترمذى أن را به عنوان حديث حسن شمرده است.
٢٨. كشف الخفا، ج ٢، ص ٢٢٥.
٢٩. حكم الاسلام فى حقوق التأليف، ص ٥٩.
٣٠. همان.
٣١. كشف الخفا، ج ٢، ص ٢٥٩.
٣٢. المدخل الفقهى: نظريه الالتزام، ج ٣، ص ٢١؛ حق الابتكار فى الفقه الاسلامى، ص ١٣٦؛ قضايا فقهية معاصرة، الحقوق المعنوية، ص ٨٤-٨٩؛ «حق التأليف و النشر»، ضمن كتاب حق الابتكار فى الفقه الاسلامى، ص ١٨٨.
٣٣. قصص، آيه ٢٧.
٣٤. نساء، آيه ٢٤.

۳۵. الأشباه والنظائر، ص ۱۹۷.
۳۶. حق الابتكار في الفقه الاسلامي، ص ۲۴.
۳۷. كتاب قضايا فقهية معاصرة، ص ۸۳.
۳۸. احياء علوم الدين، ج ۱، ص ۹۶. نقل از منبع قبل.
۳۹. ق، آیه ۱۸.
۴۰. صحيح بخارى، ج ۷، ص ۱۸۵.
۴۱. شرح القواعد الفقهية، ص ۳۶۹.
۴۲. المنشور في القواعد، ج ۲، ص ۱۱۹.
۴۳. لحق المالى للمؤلف، ص ۱۹.
۴۴. المدخل الفقهى. نظريه الالتزام، ج ۲، ص ۲۱.
۴۵. حق الابتكار في الفقه اسلامي، صص ۸۲-۸۴.
۴۶. الحق المالى للمؤلف، ص ۲.
۴۷. همان.
۴۸. همان، ص ۷.
۴۹. احتمالاً ۱۸۶۸ درست باشد.
۵۰. الوجيز فى الملكية الصناعية و التجارية، صص ۲۲-۲۶.
۵۱. معجم المقاييس اللغة، ج ۱، ص ۲۳۶.
۵۲. الوجيز فى الملكية الصناعية.
۵۳. همان، ص ۱۱۶.
۵۴. همان، ص ۶۱.
۵۵. نظريه الالتزام، ص ۲۱. با اندكى تصرف.
۵۶. الملكية الصناعية.
۵۷. المعجم الوسيط، ج ۱، ص ۸۲.
۵۸. معجم مقاييس اللغة، ج ۲، ص ۳۱۴.
۵۹. التوقيف على مهمات التعريف، ص ۱۶۰.



کتابنامه

احیاء علوم الدین، ابو حامد الغزالی، بیروت، دارالمعرفه، ۱۹۸۳م؛ الأشباه والنظائر، زین العابدین بن ابراهیم بن نجیم، القاہرہ، مطبعۃ الحلبي، ۱۹۶۸م؛ التوقيف على مهمات التعريف، محمد عبدالرؤف المناوی، دارالفکر سوریا، چاپ اول، ۱۹۹۰م؛ حق الابتكار في الفقه الاسلامي، فتحی الدیرینی و گروهی از نویسندگان، بیروت، مؤسسه الرساله، چاپ سوم، ۱۹۸۴؛ الحقوق على المصنفات، ابو الیزید علی المتیت، القاہرہ، دارالمعارف، چاپ اول، ۱۹۶۷م؛ الحق المالى للمؤلف في الفقه الاسلامي و القانون المصري، عبدالسمیع أبو الخیر، القاہرہ، مکتبه وهبه، چاپ اول، ۱۹۸۸؛ حق الملكية، عبدالمنعم فرج الصده، القاہرہ، مطبعۃ مصطفى الحلبي، چاپ سوم، ۱۹۶۷م؛ «قلم الاسلام فى حقوق التأليف و النشر و الترجمة»، احمد حجي الكردی، مجله هدى الاسلام، مجلد ۲۵، شماره ۷ و ۸ (۱۴۰۱ق/۱۹۸۱م)؛ سنن الشرمذی، ابو عیسی محمد بن عیسی، بیروت، داراحیاء التراث العربی؛ شرح القواعد الفقهية، أحمد الزرقاء، دارالغرب الإسلامي، ط ۱، ۱۹۸۳م؛ صحيح البخارى، ابو عبدالله محمد بن إسماعيل البخارى، استانبول، المكتبة الإسلامية، ۱۹۷۹م؛ القاموس المحيط، مجدالدین الفيروزآبادی، بیروت، مؤسسه الرساله، چاپ اول، ۱۹۸۶م؛ قضايا فقهية معاصرة، محمد سعيد رمضان البوطي، سوریه، مکتبه الفارابی،

چاپ چهارم، ۱۹۹۲م؛ قواعد التحديث، قاسمي، قاهرة، مطبعة البابي الحلبي؛ الكافي في شرح القانون المدني الأردني و القانون المدني العراقي و القانون المدني العراقي و القانون المدني اليمني في الالتزامات، عبدالمجيد الحكيم؛ كشف الخفاء، إسماعيل بن محمد العجلوني الجراحي، بيروت، مؤسسة الرسالة، چاپ دوم، ۱۹۷۹م؛ الكليات، ابو البقاء أيوب بن موسى الكفوي، دمشق، منشورات وزارة الثقافة، ۱۹۸۱م؛ المدخل الفقهي العام: نظرية الالتزام، مصطفى أحمد الزرقاء، بيروت، دارالفكر، چاپ اول؛ المصباح المنير، ابو العباس أحمد بن محمد الفيومي، القاهرة، المطبعة الأميرية، چاپ ششم، ۱۹۳۶م؛ معجم لغة الفقهاء، محمد رواس قلنجي، حامد قنبي، بيروت، دارالسنفانس، چاپ اول، ۱۹۸۵م؛ معجم المصطلحات الاقتصادية في لغة الفقهاء، نزيه حماد، الولاية المتحدة، المعهد العالمي للفكر الإسلامي، چاپ اول، ۱۹۹۳؛ معجم مقاييس اللغة، أحمد بن فارس، بيروت، دارالجيل، چاپ اول، ۱۹۹۱؛ المقدمة، ابن خلدون، القاهرة، المطبعة البهية المصرية؛ الملكية الصناعية، علي يونس؛ المنتور في القواعد، بدرالدين محمد بن بهادر الزرشكي، الكويت، مطبعة الخليج، ۱۴۰۲ق - ۱۹۸۲م؛ النظرية العامة للحق، شفيق شحاتة، ۱۹۴۹م؛ الوجيز في الملكية الصناعية و التجارية، صلاح الدين عبدالطيف الناهي، عمان - الأردن، دارالفرقان، چاپ اول، ۱۹۸۳م؛ الوسيط، عبدالرزاق السنهوري، بيروت، دارإحياء التراث العربي.

